

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

وقتی کسی قصد تشرف دارد، اصلاً ممکن است که حتی قبل از تشرف هم حالاتش یک طوری باشد مساعد تشرف و خودش مشرف باشد. یک مثالی بزنم که در مورد همه‌ی جنگ‌ها، همه‌ی اشخاص ممکن است مصداق پیدا کند ولی در تاریخ که من خواندم، راجع به طلحه است. ما طلحه و زبیر را بد می‌دانیم. البته این را توجه بکنید که بی‌خود به یکی لعن کردن یا بد گفتن نداشته باشید. سؤالاتی پرسیده بودند از مرحوم میرزای قمی مجتهد مسلم و مرجع همه، خیلی هم مشهور است، آدم خیلی باهوشی بود، همین میرزای قمی بود که از یکی از دهات گیلان رفته بود تحصیل و عتبات کربلا و نجف و برگشته بود. بعد آن داستان مار که آن مجتهد دیگر محل، از روی حسادت گفته بود این آقا سواد ندارد. مجلسی ترتیب دادند و بعد به میرزای قمی گفتند: مار چیست؟ تو که بلدی، بنویس مار. این نوشته بود مار: «میم»، «الف» و «ر». بعد گفتند: خودت بنویس، این کاغذ را برداشت و عکس یک مار را کشید و گذاشت جلوی مردم. گفت: این مار است یا این مار است؟ گفتند معلوم است آنکه یک خطی است. گفت این آقا سواد ندارد، مار را اینطوری نوشته، خلاصه بیرونش کرده بودند. این را در کتب شرح حال علما می‌نویسند، چیزی نیست که بگویند به آنها بستند. میرزا رفته بود پیش استادش گفته بود که اینطوری شده، من را بیرون کردند می‌گویند: بی‌سوادی. مشهور است، می‌گویند به او گفته: تو پیش من درس فقه و اصول خواندی، اینها که در فقه و اصول نیست. این درسی که باید بخوانی اگر می‌خواهی مرجع باشی، آن درس را من ندادم حالا باید بمانی آن درس را هم یاد بگیری. این یک مدت دیگر هم ماند و این دفعه دیگر ماهر شده بود. به قم برگشت، به ده خودش نرفت. در آنجا ماند و مشهور شد به میرزای قمی.

این است که هر کاری، یک روش خاصی دارد. آن کسی هم که می‌خواهد مشرف بشود، اول باید بفهمد چه کار می‌خواهد بکند. می‌خواهد برود پیش کسی بیعت کند. بیعت یعنی چه؟ یعنی همان طریزی که زمان پیغمبر و ائمه و حتی بقیه‌ی پیغمبران قبلی، مردم می‌رفتند تسلیم پیغمبر می‌شدند، اوامر او را اطاعت می‌کردند، برود همین کار را بکند. حالا تو که می‌خواهی این کار را بکنی باید مطمئن باشی که این آدم درستی است، حرف درست

می‌زند. اگر نفهمی، ندانی و بخواهی بیعت کنی، کار خطایی است یعنی باید بدانی این آقا که تو می‌خواهی بیعت کنی، بگویی جان و مال من در اختیار خداوند است، آدم امینی است که جان و مال را در اختیارش می‌گذاری؟ باید امین باشد. بعد هم می‌خواهی بگویی که این جان و مال را که من در اختیار می‌گذارم، در مقابلش بهشت می‌خواهم. باید مطمئن بشوی که این آقا اختیار دارد که یک مثقال بهشت به تو بدهد. این اولش که من به خیلی‌ها گفتم، توصیه کردم. گفتم باید مطمئن باشید با اطمینان کامل پا در این راه بگذارید. حالا این کار را کردیم، وقتی که بیعت می‌کنیم به شما می‌گویند همیشه به یاد خدا باشید. پس کی نان بخوریم؟ کی غذا بپزیم؟ کی دعوا کنیم؟ اینجا این برای کسی که اول مطمئن شده، بیعت هم کرده ولی از این فکرها گاهی می‌آید که به قول مولوی که می‌دانید مولوی مرید شمس تبریزی بود یعنی تسلیم او بود. می‌گوید:

صد هزاران بار بُریدم امید، از که؟ از شمس این زمن باور کنید

اینطوری هم که می‌شود. اینجا تکلیف چیست؟ بعضی‌ها اشتباه کردند (که خیلی کمتر از قدیم) که درویشی را به این می‌گرفتند که بروند در کوه، اتاقی داشته باشند به کلی از مردم دور باشند. این درویشی نیست. شما خود پیغمبر را نگاه کنید، ائمه را نگاه کنید، همه‌ی اینها به یاد خدا بودند. همه‌ی اینها می‌گفتند که تمام کارهای جهان در اختیار خداوند است. مع‌ذلک اینها همین کارها را داشتند، جنگ هم می‌رفتند یعنی جنگ، آدم می‌کشد، آن کسانی که به نظر ما آدم بودند ولی در واقع وسواس الخناس بودند. چطور؟ چون وقتی می‌گویند به یاد خدا، خدا یک وجود جداگانه‌ی مستقلی نیست. خدا یک فکری است که همیشه هست. وقتی می‌گویند خداوند در این جمع نظر می‌کند، بله! نه اینکه یک گوشه‌ی چشمی دارد نگاه می‌کند، نه! یعنی این جمع چون برای خاطر خدا آمدند، خدا یک نفر از اینها را اگر مطمئن باشد، نظر می‌کند، خدا به آنها نظر می‌کند یعنی خدا باید در فکر شما باشد، بدون اینکه بگویید.

خیلی اشخاصی هستند که همیشه به یاد خدا هستند و کارهایشان را می‌کنند، بدون اینکه در لفظ بگویند که به یاد خدا هستیم. خود ائمه، خود پیغمبر، خیلی از مردمان هستند، همیشه مطمئن هستند که خداوند می‌خواهد. حتی مثلاً می‌گویند فردا می‌آیم آنجا، می‌گوید: ان شاء الله، ان شاء الله. ان شاء الله یعنی اگر خدا بخواهد ولی اینها به زبان نمی‌آورند، در فکرشان هست. این فکر هم مانع ندارد که با افکار دیگر جمع‌آوری بشود. شما فرض کنید که یک شربت در تابستان برای شما درست می‌کنند. می‌روید منزل کسی از آن شربت به شما می‌دهد، این شربت همیشه یادتان هست. هر وقت این آقا را می‌بینید یاد آن شربت

می‌افتید. هر وقت این شربت را می‌بینید یاد آن آقا می‌آیید، در مبادله. این دوگانگی در اصل یک وحدت است. چرا تا این را می‌بینید، یادتان می‌آید آن هم هست؟ چرا؟ اینها که دو تا هستند! برای اینکه آن رابطه‌ای که اینها با هم داشتند و به شما روشن شده، آن رابطه باقی می‌ماند یعنی توجّه به اینکه این شربت را این شخص با زحمات زیاد و مهارتی، آن دفعه‌ی اوّل درست کرده، بعد این همیشه در ذهن شما هست. دیگر هر مرتبه یادتان نمی‌آید، نباید بگویید که این چیزها را خوب به هم می‌زد، این چیزها که با هم قاطی نشده است.

خداوند هم همینطور است. هر وقت هر چیزی را که فکر کنید، چون می‌دانید مخلوق خداوند است، بلافاصله خداوند یادتان می‌آید. هر کار خیری که ببینید چون می‌بینید مخلوق خداوند است، خداوند هم یادتان می‌آید. در اینجا چیزهایی است که می‌گویند جن از بسم‌الله فرار می‌کند یعنی بسم‌الله که بگویید، دیگر هیچ چیزی غیر از خدا نیست، آنها همه طرد می‌شوند. این است که می‌گویند همیشه بسم‌الله بگویید، برای اینکه چیزهایی که غیر خدا را به یاد شما می‌آورد، از شما طرد می‌شود و بنابراین بسم‌الله را اگر با قاطعیت و با توجّه کامل به معنایش بگویید، همه‌ی اینها یادتان است.

در اینجا یک مطلبی هم هست که پیغمبر غیر از حالاتی که خودش داشت که در خلوت چطوری نماز می‌خواند؟ چه حالاتی داشت؟ اینها برای خودش است ولی خودش را تربیت می‌کردند و خودش، خودش را تربیت می‌کرد برای اینکه آماده بشود که به ما درس بدهد. چطوری این درس را بدهد؟ با همین توضیح که اسم بردن، غیر از یاد است. یاد لازم است بله! ولی اسم بردن یاد نیست. یاد این است که تمام وجودتان محو در فرمان خدا باشد. در اخبار هست سیره‌ی پیغمبر، روش پیغمبر که در یک جا آمدند از پیغمبر سؤالی کردند. گفت: بروید فردا بیایید. به امید اینکه وحی همیشه می‌آمد، جبرئیل مثل دربان در خانه‌شان بود ولی نیامد. فردا اینها برای جواب آمدند ولی گفت: نمی‌دانم بروید فردا بیایید. باز رفت، همینطور مرتّب تا چهل روز وحی نیامد. روز چهلّم وحی آمد، هم جواب آن مطالب را داده بودند و هم اضافه گفته بود (آیه‌ی قرآن، عبارتش یادم نیست) و چرا نام خدا را فراموش کردی؟ پیغمبر خودش روح خدایی در او دمیده بود، آنوقت پیغمبر نام خدا را فراموش کرده، خدا مجازاتش کرده. این برای این است که به ما بفهماند، ما باید نامش را ببریم. ما به آن درجه نرسیدیم که بی‌نیاز از نام باشیم. همین معنا را مولوی گفته که مثنوی بدون بسم‌الله دارد، جاهای دیگر ندیدیم بیاید بگوید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. چرا؟ وقتی پیمانی، قراردادی می‌نویسد، می‌نویسد به نام خداوند. برای اینکه بگوییم آقای مولوی! تو که این را می‌دانی، چرا خودت رعایت نمی‌کنی، اسم این هم استثناء می‌گویند، چرا استثناء نمی‌آوری؟ می‌گوید:

ای بسا ناورده استثناء بگفت جان او با جان استثناست جفت

چه بسا اشخاصی که «ناورده استثناء بگفت»، برای گفتن نه! در حالی که جانش با جان استثناء یعنی با واقعیت استثناء یکی است و همراه است اما ما، در درجه‌ای نیستیم که بی‌نیاز از نام باشیم. بنابراین همیشه سعی کنیم هر کاری را با بسم‌الله شروع کنیم تا کم‌کم آن حالات و آن درجات برای ما حاصل بشود که همیشه جانمان با جان استثناء جفت باشد یعنی مثلاً من می‌خواهم چای بخورم، می‌گویم بگذارید سرد بشود بعد بخورم، معلوم نیست عمر باشد. باید بگوییم ان‌شاءالله، اگر خداوند بخواهد. البته بعضی‌ها چون این توضیح را توجه ندارند، مسخره می‌کنند. داستان‌هایی از آن می‌گویند: ملا نصرالدین که مشهور است داشت می‌رفت به بازار و سوار الاغ بود و پولی هم در پاکتی در جیب داشت که برود چیزی بخرد. یکی به او رفت سلام کرد گفت: سلام گفت: علیک سلام ان‌شاءالله. کجا می‌روی؟ می‌روم به بازار ان‌شاءالله. چه کار داری؟ می‌خواهم فلان چیز را بخرم ان‌شاءالله. تا با همین وضع رفت و جیب‌براز جیبش یا از جیب الاغش پول را کش رفت، دید دیگر پولی ندارد که بخرد، برگشت. همان شخص بین راه به او رسید، گفت: رفتی بازار و برگشتی؟ گفت: بله رفتم و برگشتم ان‌شاءالله. بعد گفت: چه کار کردی در بازار؟ گفت: آمدند پولم را دزدیدند، دیگر پولی نداشتم که بخرم، همان حرفی که تو گفتی که این پول معلوم نیست باشد، همان حرف عملی شد، لعنت خدا بر تو ان‌شاءالله. بله! این کسی که به لفظ اینقدر مقید باشد، اینطور است. لفظ لازم است، به این معنی که اولاً در خود انسان ایجاد اعتقاد می‌کند به علاوه به دیگران می‌فهماند: که شما اینطور باشید. حالا ان‌شاءالله ما اینطوری باشیم که موجب آن «لعنت بر تو ان‌شاءالله» نباشیم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۷)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پند صلح / شرح فریاشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس تقریری، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت کزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال @jovzveh121 در برنامه‌ی تلگرام پیوندید.